

غلامحسین یوسفی

## جهان مطلوب سعدی

### در بوستان\*

اگر در سرای سعادت کس است

ز گفتار سعدیش حرفی بس است

پسندها و آرزوهای سعدی در بوستان بیش از دیگر آثار او جلوه گریست. عبارت دیگر سعدی مدینه فاضله‌ای را که می‌جسته در بوستان تصویر کرده است. در این کتاب پرمغز از دنیای واقعی - که آکنده است از زشتی و زیبایی، تاریکی و روشنی؛ و بیشتر اسیر تباهی و شقاوت - کمتر سخن می‌رود بلکه جهان بوستان همه نیکی است و پاکی و دادگری و انسانیت یعنی عالم چنان که باید باشد؛ و به قول مولوی «شربت اندر شربت است». هرگاه از تیرگیها و آلام این جهان آزرده خاطر می‌شویم سیر در بوستان سعدی لطفی دیگر دارد. به ما کمال مطلوبی عرضه می‌کند، هم‌تیمان را برمی‌انگیزد که در لجه پستی و بدبختی دست‌وپا نزنیم و بال بکشاییم به سوی آسمان صاف و روشن سعادت و آزادگی، «نردبان آسمان است

\* این مقاله صورت مشروح سخنرانی نویسنده است در کنگره سعدی و حافظ، شیراز

این کلام « . شگفت این که در بوستان درعین تعالی و پرگشایی انسان به سوی « فردوس برین » ، آدم از این « دیر خراب آباد » غافل نیست . یعنی جهان آرزو و امید ، زمین و جهان عینی و محسوس را از یاد نمی برد بلکه به ما خاطر نشان می کند که دوباره ساختن دنیا - به قول کامو<sup>۱</sup> - در توان ماست . بنده بوستان را عالم مطلوب سعدی می پندارم و اینک پس از سیر و تأمل در این فضای قدسی می خواهم گوشه هایی از این بهشت نورانی و چشم نواز را پیش نظر آورم . اما هم اکنون اذعان می کنم که بیان قاصر من نخواهد توانست جهان آرزوی سعدی را چنان که هست عرضه کند ، خاصه آنچه او به سخنی چنان دلنشین گفته است . بعلاوه در فرصتی کوتاه ادای این مقصود مانند ریختن بحری است در کوزه ای .

سعدی در تصویر این مدینه فاضله دائم از تجربه ها ، سرگذشتها و روایات گذشتگان یاد می کند . در نظر او در ورای هر چیزی نکته ای نهفته است و عبرتی . هیچ موضوعی نیست که فکر روشن و تیزبین او را به تأمل برنینگیزد . از زبان پیری خردمند می گوید : توجه به گذشت فصول سال می تواند ما را از فرارسیدن زمستان عمر - مرگ - آگاه کند و این که گلستان ما را طراوت گذشته است و « دگر تکیه بر زندگانی خطاست »<sup>۲</sup> . گریه پیرزالی در مهمان سرای امیر به تیر غلامان دچار می شود و کنج ویرانه پیرزن را آرزو می کند و ما از گرفتاری او می آموزیم که :

نیرزد عسل جان من زخم نیش قناعت نکو تر به دوشاب خویش (۱۸۲)

۱- Albert Camus (۱۹۶۰ - ۱۹۱۴) نویسنده فرانسوی ؛ رک : هنرمند و زمان او ۸۴-۸۵ ، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی ، تهران ۱۳۴۵ .  
 ۲- بوستان ۲۲۷ - ۲۲۸ ، تصحیح رستم علی اوف ، تهران ۱۳۴۷ . شماره هایی که در متن مقاله بین دو هلال نقل می شود مربوط به صفحات بوستان است .

نه تنها سرگذشت انسان و حیوان نکته آموزست بلکه هر چیز دیگر با سعدی رازی در میان می‌نهد. مثلاً قطره بارانی از ابری می‌چکد و در برابر دریا خجل می‌شود و با خود می‌گوید «که جایی که دریاست من کیستم؟!». دیری نمی‌گذرد که صدف او را در کنار می‌گیرد و او شاهرار می‌شود. بلندی ازان یافت کو پست شد در نیستی کوفت تاهست شد (۱۲۸). در عالمی که هر موجود جاندار و بی‌جان با سعدی در همدلی و جوشش<sup>۳</sup> است و رازگویی، و اشیاء و احوال و حرکات آنها از نظر او پوشیده نمی‌ماند، سیر در بوستان و دریافتن اندیشه‌ها و تخیلات و پیام سعدی محتاج است به فکری آماده و ذهنی حسّاس و بیدار. بی‌گمان نقص بیان مرا، انس حاضران محترم با سعدی، جبران خواهد کرد.



چه خوشتر ازان که در جهان مطلوب سعدی، نخست از خدای بزرگ سخن بگویم، «خداوند بخشنده دستگیر» که سعدی او را کریم می‌بیند و خطابخش و پوزش پذیر (۱)؛ و می‌گوید: «بر عارفان جز خدا هیچ نیست»<sup>۴</sup>. همه هستی در برابر خداوند مانند کرمک شب افروزست که در مقابل خورشید فروغی ندارد و پیدا نیست (۱۲۰-۱۲۱). در عالم سعدی خدا معشوق است و بندگان صادق در ایمان و عشق بدو پایدار و با ثبات، «به يك جرعه تا نفخه صور مست»<sup>۵</sup>. مگر بویی از عشق انسان را مست.

۳- Einfühlung اصطلاحی آلمانی است. در انگلیسی برای ادای این مفهوم کلمه Empathy را بکار می‌برند؛ برای اطلاع بیشتر، رک: Dictionary of World Literary Terms, p. 110, 112-113, Joseph T. Shipley, London 1955.

فرخی سیستانی ۴۷۴ - ۴۷۶، تألیف غلامحسین یوسفی، مشهد ۱۳۴۱.

۴- بوستان ۱۱۹؛ همین نکته را از زبان شاگرد منسوج باف بنوعی دیگر بیان می‌کند (۱۷۰).

۵- رک: همان کتاب ۱۰۴ - ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰ - ۱۱۲.

کند تا بتواند به بالِ محبت به سوی او به پرواز درآید و پرده‌های خیال را بردرد و گرنه مرکبِ عقل را پویه نیست .  
کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بیهوشیش در دهند (۵،۴)  
در نظرِ خداجویان «جهان پر سماع است و مستی و شور» ، «نه مطرب  
که آواز پای ستور» هم می‌تواند اینان را از دستِ خویش رهایی و باحق  
آشنایی دهد . حتی شتر نیز به نوای عرب در طرب است . پس سماع و رقص  
به یادِ دوست حلال است و عبادت ، و موجب آن که از خود بدرآیی و به خدا  
اندیشی زیرا «چو پیوندها بگسای واصلی» (۱۲۳-۱۲۴) .

در مناجات سعدی روابط او را با خدای مظهر کمال و آفریننده جهان  
مطلوب توان دید . این جا بندگان فرومانده نفس اماره‌اند ، از بنده خاکسار  
گناه سر می‌زند ولی به عفو خداوندگار امیدوارست . چون شاخ برهنه  
دست برمی‌آورد «که بی برگ از این پیش نشوان نشست» . لحن سعدی  
آکنده است از خضوع و اخلاص و از زبان همه ما می‌گوید :

بضاعت نیاوردم الا امید خدا یا ز عفو مکن ناامید

نیایش وی با خدایی است که مردی بت پرست را بمجرد لحظه‌ای انتباه  
می‌بخشد ، و مست گنهکار نیز به خانه او راه تواند داشت ، خاصه که  
به مؤذن ملامتگر می‌گوید :

عجب داری از لطف پروردگار؟ که باشد گنهکاری امیدوار

(۲۵۸-۲۶۴)

خدای سعدی دوستی مهربان است ، صمیمی و غمخوار ، بخشنده و  
بزرگووار ، تکیه‌گاه بندگان و بسیار دوست داشتنی . در برابر چنین خدایی  
باید اخلاص داشت و سوز ؛ و گرنه عبادتِ ریایی و خود را در چشم مردم  
آراستن مانند روزه داشتنِ طفلی است که در نهان غذا می‌خورد و دلخوش

بود که پدر و دیگران او را روزه‌دار می‌پندارند. به نظر سعدی پیری که از بهر مردم در طاعت و عبادت باشد از چنین کودکی نادانترست و شب‌رو را هزن «به از فاسق پارسا پیرهن».

باندازه بود باید نمود خجالت نبرد آن که بنمود و بود

کسی گرتابد ز محراب روی به کفرش گواهی دهند اهل کوی

توهم پشت بر قبله‌ای در نماز گرت در خدانیست روی نیاز

(۱۷۱-۱۷۴)

در جهان سعدی تأمل در مظاهر صنع و نعمتهای خداوند انسان را به سپاسگزاری بر می‌انگیزد و طاعت، شکری که کار زبان نیست و «بجان گفت باید نفس بر نفس»<sup>۶</sup>.

روح توکلی که سعدی در انسان می‌دمد، تکیه‌گاهی است بزرگ در مصائب حیات. مثلاً از زبان زنی که طفلش دندان بر آورده است به همسر - که در اندیشه نان و برگ اوست - می‌گوید: «هم آن کس که دندان دهد نان دهد» (۱۸۲) و سعادت را منوط به بخشایش داور می‌داند نه فقط در چنگ و بازوی زور آور (۱۶۲). نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در عالمی که سعدی آفریده غنایت خداوند همیشه شامل احوال بندگان است، در توبه همیشه به روی ایشان بازست حتی بعد از هفتادسال خواب غفلت. سعدی با ما صمیمانه سخن می‌گوید از غنیمت دانستن جوانی، از روزهای زودگذر و بی‌بازگشت عمر، و از توبه و ندامت خویش:

دریفا که فصل جوانی برفت به لهو و لعب زندگانی برفت

دریفا که مشغول باطل شدیم زحق دورماندیم و غافل شدیم

۶- بوستان ۲۱۸ - ۲۱۹، ۲۲۰ - ۲۲۱، ۲۲۲. لغات و معانی، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۷.

صحنه‌های عبرت‌انگیزی که در بوستان می‌بینیم ما را نیز به حسرت و تأسف دچار می‌کند. از بسیاری کرده‌ها پشیمان می‌شویم و در زیر لب می‌گوییم: «فغان از بدیها که در نفس ماست». دنیا را کاروانگهی می‌بینیم «که یاران برفتند و ما بر رهیم». بیاد می‌آوریم که ما نیز عن قریب به شهری غریب سفر خواهیم کرد. ایام از دست رفته را فرایاد می‌آوریم و دریغ-می‌خوریم که بی‌ما بسی روزگار گل خواهد روید و نوبهار خواهد شکفت، دوستان نیز با یکدیگر خواهند نشست ولی از ما اثری نخواهد بود.

خبر داری ای استخوانی قفس	که جان تو مرغی است نامش نفس
چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید	دگر ره نگردد به سعی تو صید
نگه دار فرصت که عالم دمی است	دمی پیش دانا به از عالمی است
برفتند و هر کس درود آنچه کشت	نماند بجز نام نیکو و زشت

این تأملها زاییده سیر در جهان سعدی است و منتهی می‌شود به راه راستی که او نشان می‌دهد: بازگشت به سوی خدا و اختیار «جاده شرع پیغمبر» (۲۳۶-۲۵۰).

شهریار کاوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\*

اساس عالم مطلوب سعدی عدالت است و دادگستری، یا به تعبیر او «نگهبانی از خلق و ترس از خدای» (۷). به همین سبب نخستین و مهمترین باب کتاب خود را بدین موضوع اختصاص داده است. وی سلطانی را می‌پسندد که روی اخلاص بر درگاه خداوند نهاد، روز بندگان را خداوندگار باشد و شب خداوند را بنده حق گزار. زیرا معتقد است کسی که از طاعت خداوند سرنیچد، هیچکس از حکم او گردن نخواهد پیچید. پند کسری به هر مز و نصیحت خسرو به شیرویه نیز دستور و طرحی است برای پدید آوردن چنین پادشاهی و دنیایی.

که خاطر نگهدار درویش باش      نه در بند آسایش خویش باش  
 نیاید به نزدیک دانا پسند      شبان خفته و گرگ در گوسفند  
 رعیت چو بیخند و سلطان درخت      درخت ای پسر باشد از بیخ سخت  
 مکن تا توانی دل خلق ریش      و گر می کنی می کنی بیخ خویش  
 (۱۴-۱۵)

بدین ترتیب سعدی قدرت فرمانروایان را ناشی از تأیید افراد ملت می داند.<sup>۷</sup> برای استقرار عدالت، طریق مملکت داری آن است که حکمران در هر چه نیت می کند صلاح رعیت را در نظر بگیرد، اشخاص خداترس را بر مردم گمارد و کسانی را «که از دستشان دستها بر خداست» به ریاست نشانند. پیروزی وی در آن است که مردم از او راضی باشند و در رفاه. چه سود آفرین بر سر انجمن پس چرخه نفرین کنان پیرزن  
 (۵۶)

و گر چنین نکند زود باشد که بر اثر خرابی دل اهل کشور، کشور خراب شود. در جهان مطلوب سعدی ستم و بیداد منفورست از این رو کیفر حاکم ظلم دوست را بر پادشاه واجب می شمرد و صبر بر اعمال او را ناروا. در ولایتی که راهزنان قدرت یابند سپاهیان را مقصر می داند و گناهکار. بعلاوه وقتی بازرگانان از شهر و امیری دل آزرده گردند در خیر بر آن شهر بسته می شود و هوشمندان - چون آوازه رسم بد بشنوند - دیگر بدان دیار نخواهند رفت. در مدینه فاضله سعدی رعایت خاطر غریبان نیز بهمان نسبت واجب است که ادای حق مردم بومی (۱۵-۱۷). بی سبب نیست که از زبان مردی در بر<sup>۸</sup> و بحر سفر کرده و ملل مختلف آزموده و دانش-

۷- نیز رک: علی دشتی، قلمرو سعدی ۲۴۹ - ۲۵۰، تهران ۱۳۳۸.

آموخته ، می گوید :  
 ملك را همین ملك پیرایه بس که راضی نگردد به آزار کس (۲۱)  
 کشورداری موافق شریعت مطلوب است حتی کشتن به فتوای شرع  
 رواست (۲۸). سعدی در جهانی که آفریده روش حکومت کسانی را می پسندد  
 که همه به مردم می اندیشند و رعایت جانب آنان ، مانند فرماندهی دادگر  
 که همیشه قبایی ساده داشت و برای تبدیل آن تصرف در خزانه را مجاز  
 نمی شمرد (۲۹) یا عمر بن عبدالعزیز که در خشکسالی نگین گرانبهای انگشتری  
 خود را فروخت و بهایش را «به درویش مسکین و محتاج داد» (۳۲-۳۳) .  
 جای دیگر طریقت را در خدمت خلق می داند نه در تسبیح و سجاده  
 و دلق ، نظیر حکومت تکلله<sup>۸</sup> که به دوران او مردم آسوده بودند (۳۴) . در  
 عالمی که سعدی می پسندد اگر ضعیفی از قوی در رنج باشد خواب خوش  
 بر سلطان حرام است زیرا :

کسی زین میان گوی دولت ره بود که در بند آسایش خلق بود

(۴۰ ، ۴۹)

هر قدر دادگری در جهان سعدی مطلوب است و سودمند ، بیداد  
 زشت است و زیان خیز . مقایسه میان این دو روش در بوستان مکررست .  
 جامعه عدالت پیشه ای که سعدی می خواهد وقتی زیباتر جلوه می کند که  
 تیره روزی بیدادگران در نظر گرفته شود . از این رو گاه از سرنوشت دو  
 برادر سخن می رود : یکی عادل و دیگری ظالم - که اولی پس از مرگ پدر  
 بواسطه عدل و شفقت در جهان نامور شد و دیگری ستم ورزید و دشمن  
 بر او دست یافت (۴۱-۴۲) . در حکایت دیگر نفرین مردم بر حکمرانی که

۸- پسر انا بک زنگی بن مودود ۵۷۱ - ۵۹۱ ه . ق . از انا بکان فارس (فرهنگ فارسی ،

دکتر محمد معین) .



چارپایان را بزور می‌گرفت نموداری دیگر از این شقاوت است (۵۲ - ۵۷) و حال آن‌که خوشدلی و دعای زیردستان از ستم آزادشده کافی است یکی از ملوک را از بیماری صعب برهاند (۴۷ - ۴۸).

در بوستان هر چیز موجب هشیاری است و انتباه، خاصه از زوال و انتقال قدرتها و نعمتها فراوان یاد می‌شود. جایی کله‌ای با عابدی درسخن است که من روزی فرماندهی داشتم، زمانی حقایق شناسی با قزل‌ارسلان از این مقوله گفتگو می‌کند، و روزی دیوانه‌ای هوشیار با پسرالبارسلان<sup>۹</sup> جهان بمنزله مطربی جلوه می‌کند که هرروز درخانه‌ای است، یا دلبری که هر بامداد شوهری دارد و با کسی وفا نمی‌ورزد. به هر سو می‌روی از در و دیوار امثال این نکته‌ها می‌شنوی:

نکویی کن امروز چون ده‌تراست که سال دگر دیگری دهخداست

(۵۱)



در بوستانی که سعدی آفریده، خردمندان و اهل بصیرت وظیفه‌ای دشوار دارند و به تعبیر امروزی «مسئولیتی» خطیر. برایشان است که مردم حتی قدرتمندان را از ثمره اعمالشان آگاه کنند و بیدار و آن‌جا که بیان حقیقت دشوار است از این وظیفه تن‌نزنند. در این عالم سخنانی نگارین از آن‌گونه که نه کرسی آسمان را زیر پای ممدوح بنهند بهایی ندارد (۱۳) بلکه سیمای مردمی درخشان است که در اظهار حق پروا نمی‌کنند نظیر نیکمردی فقیر که جان بر سر این کار نهاد (۵۸ - ۵۹)، و دهقانی که در زیر تیغ نیز از گفتن حق باز نایستاد و هشدار او حاکم غور را از غفلت

۹- بوستان ۴۰، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰.

بهوش آورد (۵۲-۵۶)، یا مردحق گویی که در برابر حجاج بن یوسف مرگدرا  
بخنده پذیره شد و خوشحال بود «که مظلوم رفتم نه ظالم بخاک» (۴۶).  
سعدی روش خدادوست زاهدرا می‌پسندد که ارادت ستمکاری را نمی‌پذیرد  
و بدو می‌گوید:

وجودت پریشانی خلق از اوست      ندارم پریشانی خلق دوست  
(۳۶-۳۷)

با پسر مبارک دمی نیز آشنا می‌شویم که چون فرمانروایی بیمار از او  
می‌خواهد دعایش کند تا شفا یابد، پاسخ می‌دهد:

دعای منت کی شود سودمند      اسیران محتاج در چاه و بند  
ببایست عذر خطا خواستن      پس از شیخ صالح دعا خواستن  
کجا دست گیرد دعای ویت      دعای ستمدیدگان در پیت  
(۴۷-۴۸)

آن جا که نهی از منکر از دست بر نیاید چون بی‌دست و پایان نشستن  
و سکوت ورزیدن روا نیست. باید حق را گفت و اگر دست و زبان را مجال  
نباشد بسا که به لطف خوش‌بتوان به مقصود رسید چنان که پارسایی ملک‌زاده  
گنجه را از تباہکاری به توبه و ادا داشت (۱۳۶-۱۴۰).<sup>۱۰</sup>

در ضمیر سعدی انتقاد، حتی از زبان دشمن، راهنمای است و موجب  
رفع عیوب. مگر نه این بود که مامون از کنیزکی شنید که بسبب بوی دهانش  
از وی برنج است و گریزان، و در صدد رفع آن برآمد یا حاتم اصم به قولی  
خود را به کبری زده بود تا از زبان دیگران بدیهای خود را بشنود.

به نزد من آنکس نکوخواه تست      که گوید فلان خار در راه تست  
به گمراه گفتن نکو می‌روی      گناهی تمام است و جرمی قوی  
چه خوش گفت یک روز دارو فروش      شفا بایدت داروی تلخ نوش<sup>۱۰</sup>

در بوستان انصاف و حق‌پذیری فضیلتی است گران قدر و ستودنی. رفتار علی (ع) در برابر آن کس که در مشکلی اظهار نظر کرد و رایی غیر از رای علی ابراز داشت و شاه مردان جواب او را پسندید، روشی است انسانی (۱۵۸). روزی نیز عمر بن خطاب ندانسته پای گدایی را لگد کرد. مرد بر آشفت که مگر کوری؟! خلیفه گفت: کور نیستم ولی خطا کردم، و از او عذر خواست (۱۵۹).

حق با دشتی است که می‌گوید: سعدی سیره خلفای راشدین را می‌پسندد<sup>۱۱</sup>. در جهان او رفتار کسانی مانند ملك صالح مطلوب است که با دو درویش گرسنه عیب‌گوی نیکویی کرد و شفقت، و بر آنان ببخشد و بانتقامشان نیاززد (۱۴۷-۱۴۹).

بوستان جهان حقیقت است. بنابراین در آن جا حق‌گویی و حق‌شنوی مقامی دارد والا. در این کتاب خطاب سعدی گویی به همه کسانی است که قلم و بیانی دارند و می‌خواهند در عالم مطلوب او جایی داشته باشند و منزلتی.

دلیر آمدی سعدیا در سخن و مطالب چو تیغ بدست است فتحی بکن

بگوی آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده

طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی

(۳۲)



آیین کشورداری در بوستان مبتنی است بر اصول و دقایق باریک از این قبیل: آزمودن کسان قبل از بکارگماردن آنان (۲۱-۲۲)، کار بزرگ به نوخاستگان نسپردن، سودجستن از رای و تجربه پیران و نیروی جوانان

(۶۳، ۶۵)، سخن صاحب‌غرضان در حق درستکاران نشنیدن (۲۰-۲۸)، شناختن کهتران و تماس داشتن با مردم (۳۰-۳۲)، درشتی و نرمی بهم داشتن (۱۹)، شفقت با مردم و رعایت احوال دردمندان (۶۹-۷۰)، رازداری (۶۹)، تأمل کردن در مجازات گنهکاران زنه‌ارخواه (۲۰)، کیفر دادن ظالم و دزد و خیانتکار (۱۰۱-۱۰۳) و رعایت احوال فرزندان ایشان (۲۸)، نواختن لشکریان و آسوده داشتن آنان (۶۴)، توجه به اهل شمشیر و قلم (۶۶)، تصرف نکردن در اموال بازرگانان پس از مرگ ایشان (۲۸)، حقیر نشمردن دشمن خرد، تدبیر و مدارا با دشمن (۶۲)، ترجیح صلح بر جنگ، هشیاری و بیداری در صلح و جنگ (۶۶-۶۸)، فرستادن دلیران به میدان رزم (۶۵-۶۶)، زنه‌ار دادن دشمن پناهنده (۶۳)، در اقلیم دشمنان نراندن خاصه در شب و از کمینگاهها بر حذر بودن و مردم شهرها را نیاززدن (۲۸، ۶۳، ۶۹)، درنگ کردن در کشتن اسیران و اعتماد نکردن بر سپاهیان عاصی خصم (۶۸-۶۹).

سعدی آرزو می‌کند فرمانروایان چنین کشورداری کنند. این نکته‌های آموزنده را وی با اتابک ابوبکر بن سعد در میان می‌گذارد، باصراحت و صداقت. در لحن او گزافه‌گوییهای ستایشگران راه ندارد. طبع وی خواهان این نوع مدیحه‌گفتن نیست. اتابک ابوبکر در نظر او از آن‌رو ارجمندست که دین پرورست و دادگر و درویش‌دوست. در روزگار وی پارس آرامگاهی است از فتنه‌ها در امان. بعلاوه ملک و گنج و سریر او «وقف است بر طفل و درویش و پیر»، طلبکار خیرست و مرهم‌گذارنده خاطر دردمندان، و متواضع. در ایام او کسی را جرات بیداد نیست. دست ضعیفان به جاه‌وی قوی است چندان که پیرزالی از رستمی نمی‌اندیشد. دعای سعدی نیز در حق ابوبکر از این گونه است «که توفیق خیرت بود بر مزید»

و از خداوند آرزو می‌کند: «مقیمش در انصاف و تقوی بدار». با این همه شاعر از آینده نگران است، از روزهایی که شاید کسی را نیابد تا از بهشت آرزوهای خود با او سخن راند، از این رو می‌گوید:

به عهد تو می‌بینم آرام خلق پس از تو ندانم سرانجام خلق

(۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲)



سراسر جهان سعدی از فروغ انسانیت و ایثار و جوانمردی نورانی است و دلگشا. در این جا با اشخاصی روبرو می‌شویم که توانسته‌اند بر خود خواهی خویش فایق آیند و به مسائلی برتر از «خود» و سود «خود» بیندیشند. يك جا مردی را می‌بینیم از پیروان حق که خریدار دکان بی‌رونق است و به همسر خود - که می‌گوید دیگر از بقال کوی نان مخر - پاسخ می‌دهد: «به امید ما کلبه این جا گرفت» (۷۸). دیگری شخصی است جوانمرد ولی تنگدست که برای رهایی مردی نادار و بدهکار و زندانی، خود ضامن او می‌شود و بطیب خاطر به زندان می‌افتد (۸۰-۸۱). پیری نیز به پاس دانگی که جوانی بدو کرم کرده بود چنان او را از کشتنگاه می‌رهاند و از مرگ نمی‌اندیشد (۹۹). گاه از حاتم سخن می‌رود که در برابر تقاضای ده درم - سنگ فانیذ، تنگی شکر بخشید (۹۳)، یا اسب بی نظیر و گرانبهای خود را - که سلطان روم گمان نمی‌کرد آن را به کسی ببخشد - برای مهمانی ناشناس کشت (۸۹-۹۰)، و نیز در برابر فرستاده حکمران یمن - که به کشتن او آمده بود - از سر مهمان نوازی سر نهاد و گفت: «سر اینک جدا کن بتیغ از تنم» (۹۰-۹۲). عجب نیست اگر دختر حاتم نیز جوانمرد باشد و اهل ایثار، و روزی که افراد قبیله اش گرفتار لشکر اسلام می‌شوند و مستوجب

قتل ، رهایی خود را نپذیرد و به شمشیر زن بگوید : « مرا نیز با جمله گردن -  
بزن » .

مروت نبینم رهایی ز بند      بتنها و یاران من در گزند

(۹۲-۹۳)

در هر گوشه بوستان اشخاصی از این قبیل بزرگوار و جوانمرد وجود دارند . لقمان را - که سیه فام بود - با شتاب برده می پندارند و به کار گیل و او می دارند . او از این تجربه پند می گیرد که غلام خویش را نیازارد (۱۵۴-۱۵۵) . سحرگاه عید کسی بی خبر بر سر بایزید - که از گرمابه بیرون آمده است - طشتی خاکستر فرو می ریزد و او بجای انتقام جویی می گوید :

که ای نفس من در خور آتشم      ز خاکستری روی درهم کشم

(۱۲۹-۱۳۰)

از این گونه است: حوصله و تحمل معروف کرخی با بیمار تندخوی (۱۴۳-۱۴۵) ، و بزرگی با غلامی نکوهیده اخلاق (۱۴۲-۱۴۳) ، رفتار فرزانه ای حق پرست و نیز پارسایی دیگر با مرد مست (۱۴۱، ۱۵۶) ، و جوانمردی زاهد تبریزی با دزد نومید (۱۵۲-۱۵۳) . در دشت صنعا، جنید نیمی از زاد خویش را به سگی درمانده می دهد و با خود می گوید: « که داند که بهتر ز ما هر دو کیست؟ » (۱۵۵-۱۵۶) . امیری شفیق و دادگر نیز از دشنام کسی که خرش در گیل مانده بود نمی رنجد و به یاریش می شتابد و بدو احسان می کند (۹۴-۹۵) . بخصوص که در نظر سعدی حشمت و بزرگی به حلم است و خویشتن - داری و تحمل نه تکبر و خودخواهی و انتقام (۱۴۵) .

سعدی شیوه مردمی و گذشت و جوانمردی را دوست می دارد و در جهان خود عرضه می کند . این سر مشقها در دل هر کس که در بوستان سیر - کند اثر می نهد ، از آن گونه که بدین مردم شریف و آزاده تشبیه جوید و در

طریق آدمیت گام بردارد .



در عالم بوستان همه انسانها با یکدیگر همدلی می‌ورزند و همدردی . در حقیقت آن کس که از این فضیلت بی‌بهره‌است شایسته این مدینه فاضله نیست . به همین سبب در قحط‌سال دمشق مردی که با مکنث‌است و جاه و زر و مال دارد از رنج دیگران از او استخوانی مانده‌است و پوستی . غم بینوایان رخ وی را نیز زرد کرده‌است . نگاه او بردوستی که از درماندگی وی در شگفتی‌است، نگه کردن عاقل‌است اندر سفیه . به نظر او وقتی دوستان در دریای مصیبت غریقند بر ساحل بودن چه آسایشی تواند داشت ؟

نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

(۳۸-۳۹)

برعکس شبی که نیمی از بغداد طعمه حریق می‌شود، آن کس که خدا را شکر می‌گوید «که دکان ما را گزندای نبود» سنگدل‌است و خودخواه . بدین سبب در بوستان این صلاهی بشر را دولتانه به گوش می‌رسد :

پسندی که شهری بسوزد به‌نار و گرچه سرایت بود برکنار

توانگر خود آن لقمه چون می‌خورد؟ چو بیند که درویش خون می‌خورد

سبک‌پی چویاران به منزل رسند نخسبد که واماندگان از پسند

(۳۹)

بوستان سعدی انسان را تصفیه می‌کند، هر جا بنوعی . عواطف انسانی، همدلی و محبت و پیوستگی افراد بشر بصور گوناگون جلوه‌گرست . آفریننده بوستان- که خود در طفلی پدر را از دست داده و از درد طفلان

خبر دارد - نه تنها شفقت به یتیمان را دستور می دهد بلکه با نگرانی که از کمال انسانیت سرچشمه می گیرد ما را چنین هشیار می کند :

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش      مده بوسه بر روی فرزند خویش  
الا تا نگرید که عرش عظیم      بلرزد همی چون بگرید یتیم

(۷۳-۷۲)



بوستان عالم انسانیت و تسامح است بمعنی کامل کلمه ، بی آن که این مفهوم عالی و شریف در مرز نژاد ، کیش و آیین محصور بماند. در این جا خداوند ابراهیم خلیل را ملامت می کند که چرا گبری پسر را از خود رانده است (۷۴) . گاه توبه گنهکاری پشیمان پذیرفته می شود ولی عابدی مفرور که از مجاورت او ننگ دارد - اگر چه با عیسی هم نشین است - دوزخی می گردد (۱۳۱-۱۳۳) . رفتار فقیهی مستور که به مستی بنحوت می نگرد و به طاعت خویش غرور می ورزد ناپسند است (۲۲۷) ، نیز (۱۳۰-۱۳۱) . مگر نه آن است که در میان او پایش نیز ممکن است از پاکان و بندگان خدا نشان جست همچنان که از لعل در دل تاریخ سنگ (۹۶-۹۷) .

نه تنها همه انسانها دوست داشتنی اند و در خور شفقت بلکه هر موجود زنده نیز چنین تواند بود. پس نه عجب که کسی سگی تشنه را در بیابان آب دهد و پاداشش آن باشد که خداوند گناهان او را عفو کند (۸۱-۸۲) . حتی رعایت آسایش موری که در انبان گندم سرگردان است کافی است خواب شبلی را بشوراند تا او را به مأوای خویش بازگرداند « که جان دارد و جان شیرین خوش است » (۸۴-۸۵) .

اوج انسانیت سعدی در این محبت و شفقت شامل است نسبت



به هر چیز در عالم حتی اگر شخصی گمراه یا سگی و امانده و موری دانه کش باشد. چقدر فرق است میان این عالم با دنیای کسانی که میلیونها نفوس بشری را در دو جنگ بزرگ جهانی از میان می‌برند و داعیه‌دار فرهنگند و تمدن!

عبث نیست که سعدی را انسانی بمعنی کامل کلمه خوانده‌اند و شاعر انسانیت<sup>۱۲</sup>.

خودبینان و خودپرستان در جهان سعدی قدر و اعتباری ندارند بلکه همه سخن از فروتنی است و ترك رعونت و تعنت. ناچار آن که با اندک اطلاعی از نجوم، با دلی پر ارادت و سری پر غرور از راه دور به نزد گویار می‌آید که نجوم فراگیرد، بی بهره بازمی‌گردد و خردمند حرفی بدون می‌آموزد (۱۴۹). این جا علی (ع) و بایزید و جنید و معروف کرخی و پادشاهان دادگر و امثال ایشان محترمند که در خود غرقه و فریفته نمی‌شوند زیرا خویشتن‌بین به خدایینی نتواند رسید و در بارگاه غنی، کبر و منی را به چیزی نمی‌خرند (۱۳۰، ۱۳۳). به همین سبب است که ذوالنون - با همه پارسایی - خود را بدترین مردم شهر می‌پندارد (۱۶۰، نیز ۱۴۵-۱۴۷) و هیچ صاحب‌دلی به طاعت و معرفت خویش غرقه نمی‌شود.

درست است که تواضع در بوستان مقام و اهمیتی خاص دارد اما حیثیت انسان نیز محفوظ است و محترم، چنان که از صحرانشینی سخن - می‌رود که اگر چه سگ پای او را گزیده بود حاضر نبود زبونی ورزد و از کام و دندان خود دریفش می‌آمد و می‌گفت:

۱۲- رك: دكتور محمد موسى هنداوى: سعدى الشيرازى شاعر الانسانية ۲۷۲، قاهره

محال است اگر تیغ بر سر خورم      که دندان به پای سنگ اندر برم

(۱۴۱-۱۴۲)



در بوستان هر کاری پاداشی دارد یا کیفری . مردم آزاری در چاه  
افتاد و فریاد بر آورد و کمک خواست . یکی بر سرش سنگی کوفت و گفت :

تو هرگز رسیدی به فریاد کس      که می خواهی امروز فریادرس

رطب نورد چوب خرزهره بار      چو بد تخم کشتی همان چشم دار

(۴۵)

از این قبیل است سرگذشت آن که از اسب افتاد و مهره گردنش  
جابجا شد و چون به معالج خود پس از بهبود اعتنائی نکرد در واقعه‌ای دیگر  
- که باز گردن او دچار عارضه شد - هرچه وی را جستند باز نیافتند  
(۲۲۱-۲۲۲) . اما برعکس مُشردی نابینا که سائلی را به خانه خود راه داد  
چشمش شفا یافت (۹۵) و دیگری به دعای کسی که در سایه درخت جلو  
خانه او آرمیده بود آرمزیده می شود (۱۰۰) . پس نیکویی کردن چیزی نیست  
که حاصل آن به تعبیر دشتی در دنیایی دور نصیب انسان گردد<sup>۱۳</sup> بلکه  
هم در این جهان و بزودی نتیجه خوب و بد رفتارمان را با دیگران  
خواهیم دید :

خداوند خرمن زیان می کند      که بر خوشه چین سرگران می کند

دل زبردستان نباید شکست      مبادا که روزی شوی زیر دست

(۸۲-۸۳)

در نظر سعدی، احسان و نیکوکاری از هر عبادتی شریفترست و  
والا تر، چنان که به عابدی در راه حجاز ندا رسید:

به احسانی آسوده کردن دلی      به از الف رکعت به هر منزلی

(۷۹)

ارزش و شرف انسان به سود و خدمتی است که از او برای دیگران  
ساخته است. آن که زر می اندوزد و دلش بر احوال آدمیان نمی سوزد از  
انسانیت بی بهره است. به قول سعدی چنین سفله‌ای «خداوند هستی  
مباد» (۸۰).

اگر نفع کس در نهاد تو نیست      چنین جوهر و سنگ خارایکی است

(۴۴)

بعلاوه نعمت و مال ماندنی نیست. چنان که پدری شب و روز در بند  
سیم و زر بود، نه خود می خورد و نه به کسی چیزی می داد تا سرانجام پسر  
روزی به گنجگاه او پی برد. همه را برداشت و پیاد داد. به پدر گریان نیز  
خندان گفت: «ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر» (۹۸).

زرو نعمت اکنون بده کان تست      که بعد از تو بیرون ز فرمان تست  
درون فرو ماندگان شاد کن      ز روز فرو ماندگی یاد کن

(۷۱، ۷۲)

در جهان سعدی براهی را می بینیم که بی بند و ریسمان در پی جوانی  
دوان است و «احسان کمندی است در گردنش» (۸۶). وقتی حیوان چنین  
اسیر احسان است بدیهی است انسانها و نیز دشمنان را بلطف دوست توان  
کرد (۸۵). در این عالم حتی خورش دادن به «گنجشک و کبک و حمام» نیز  
گوشزد می شود چه برسد به نیکویی نسبت به افراد بشر. خوشرویی و  
خوشخویی و زبان خوش جلوه‌ای دیگرست از مردمی و هدیه‌ای از بهشت

(۱۴۰). اما احسان و نیکوکاری نابجا زیان خیزست نظیر آن که :

اگر نیکمردی نماید عسس نیارد بشب خفتن از دزد کس

(۱۰۲)

\*

در بوستان قناعت و استغنا اصلی است معتبر و موجب سعادت . مگر نه این است که ما بنده حاجات خود هستیم ؟ چه بسیار کسان که بسبب نیازهای خویش به پستی تن درمی دهند . به روایت قابوس نامه<sup>۱۴</sup> پسر درویشی که برای رسیدن به پاره‌ای حلوا ، سگ همبازی خود شد و به دستور او بانگ سگ می‌کرد و شبلی از دیدن او می‌گریست ، اگر شکم بنده نبود بدین خواری نمی‌افتاد . پس هر که بی‌نیازتر و ارسته‌تر و آسوده‌تر .

در این جا مراد از قناعت ، گوشه‌گیری و پرهیز از سعی و عمل و ترك دنیا نیست . در بوستان کسی که خود را چون روباه شل بیفکند که دیگران دستش را بگیرند دغل است و نامحترم . شیخی و مردانگی و دستگیری است که ارجمندست (۸۶-۸۷) .

کسانی که قناعت را مفایر دنیای امروز و تلاش انسان می‌پندارند به مفهوم دقیق آن توجه نکرده‌اند . در قرن بیستم هر روز افراد بشر در دام نیازهای جدیدی - ضروری و غیر ضروری - گرفتار می‌شوند و افزون-طلبی بصور گوناگون ، انسان را بصورت ابزار و ماشینی درآورده است برای تحصیل عایدی بیشتر و خرید و مصرف فراوانتر و پرداخت اقساط گوناگون ، به سود گروهی برخوردار . شاید در چنین روزگاری ، در برابر این همه عوامل حاجت‌آفرین و حرص‌انگیز ، ندای بیداری و استغنا اندکی

۱۴- قابوس نامه ۲۶۱ - ۲۶۲ ، تصحیح غلامحسین یوسفی ، تهران ۱۳۴۵

این شیوه زندگی را تعدیل کند. خاصه وقتی بیاد آوریم که میلیونها تن از افراد بشر در همین عصر بر روی زمین گرسنه بسر می‌برند و از وسائل اولیه حیات محرومند. مگر نه این است که کم کم برخی از اهل معنی از زندگی در مهد تمدن قرن بیستم - غرب - دل‌آزرده می‌شوند و آرامش و آسایش را در پناه نوعی وارستگی بگمان خود در شرق می‌جویند. گویی حق بادیزرائلی بود که گفته است: «تمدن اروپا راحتی را با خوشبختی اشتباه می‌کند»<sup>۱۵</sup>.

در هر حال در بوستان مقصود از قناعت ایستادن است و استغنا در برابر دنیا، به او تسلیم نشدن و مستقل و آزاد زیستن. زیرا آن کسی را که زبون نیازمند یهاست آسان توان اسیر کرد و خرید. چنین قناعتی موجب توانگری است و بی‌طعمی راه رستن از بسیاری ذلتها. آن که جز به خور و خواب و حاجت جسم و شهوت نمی‌اندیشد طریق ددان را برگزیده است و حال آن که آدمیگ در کسب معرفت است و دریافت حقیقت و این فضائل در «انبان آز» نمی‌گنجد (۱۷۶-۱۷۸)

این جا صاحب‌دلی رنج تب و بیماری و تلخی مردن را بردار و خواستن از ترش رویی ترجیح می‌دهد (۱۷۹) و مردی روشن ضمیر تشریف امیر ختن را تحسین می‌کند و دست او را می‌بوسد ولی خرقه خویشتن را می‌پوشد و با ادب عذر می‌خواهد (۱۸۱). این ملک بی‌نیازی و خرسندی بهترست از هزار مکننت و قدرت که دارنده آن گرفتار طمع می‌باشد سیری ناپذیر (۱۸۳-۱۸۴). بعلاوه چه بسا که در سختیها قدر نعمتهایی معلوم گردد، یا بر اثر توجه به احوال درماندگان و رنجوران در انسان بجای گله و شکایت، اندیشه قوت گیرد و سپاس. حتی بیش از آن که به فکر خواستها و امیال خود باشد به نیازمندان بیندیشد و کمک به ایشان.

۱۵- رک: دکتر مصطفی رحیمی: نگاه، ۱۰، تهران ۱۳۴۹

جهان سعدی در عین توجه به مسائل معنوی از زندگی واقعی غافل نیست. واقع بینی یکی از اصولی است که در این عالم مقرر است. در داستان بت سومنات، تفکر و پی جویی و کشف حقیقت را گوشزد می کند و رد عقاید سخیف بت پرستان را (۲۳۰-۲۳۴) و در حکایتی دیگر بر مردی روستایی می خندد که سر خری مرده را بر تاق بستان علم کرده تا به خیال خود از کشتزار دفع چشم بد کند (۱۶۷). بنابراین همو که قناعت را می ستود وقتی می گوید اگر قارون باشی فرزند را باید پیشه و دسترنج آموخت تا دست حاجت پیش کس نبرد (۲۰۷-۲۰۸)، نموداری است از مشربی عملی در زندگی. گاهی نیز در لباس تمثیلات مختلف - مانند حکایت زغن با کر کس (۱۶۹-۱۷۰) - از مسائلی سخن می رود که بدبختانه از اختیار آدمی بیرون است. این نیز جلوه ای دیگر از توجه به واقعیت است، واقعیاتی تلخ و نادلیسند.



در سراسر بوستان عشق پر تو افکن است و موجب تلطیف روح و زندگی. عشقی بمعنی عالی و عارفانه؛ از خود گذشتن و به دوست پیوستن، چنان که با وجود معشوق از هستی عاشق اثری نماند. کسی از مجنون پرسید که آیا پیامی به لیلی دارد؟

بگفتا مبر نام من پیش دوست که حیف است نام من آن جا که اوست

(۱۱۷)

تنها مجنون نبود که عشقی چنین حقیقی داشت و عمیق. در بوستان عاشقی سمرقندی (۱۱۰-۱۱۱)، گدازاده ای دلباخته (۱۰۶-۱۰۸)، ایاز (۱۱۷-۱۱۸)، پروانه، شمع (۱۲۴-۱۲۷) همرا را جذب عشق به خود می کشد و زنجیر شوق در گردن دارند.

سعدی در بوستان مهرورزیدن به احداث و امردان را - که در روزگار او رسمی بود رایج - زشت می‌شمرد . حتی از آنان که در این کار ادعای پاکبازی و صاحب‌نظری دارند بطعن و طنز یاد می‌کند (۲۰۹-۲۱۱) . اما جلوه طبیعی و محسوس عشق را - میان مرد و زن - به لطف شعر زیبایی تجسم می‌بخشد . در جهان وی زن مقامی دارد خاص - اگرچه برخی از آرائش در باره زن ، امروز مقبول نیست . زن خوب روی و یکدل و یار سا و خوش منش نه تنها همسر خود را در بهشت دارد بلکه مرد درویش را به بزرگیها تواند رساند . آنجا که پاکدامنی باشد و آمیزگاری ، در زشتی و زیبایی زن نباید چندان نگریست . اما زن بی‌حفاظ کسی را مباد . در کانون خانواده سازگاری و گذشت و تحمل شرط بقای آن است (۲۰۴-۲۰۷) .



اگر برای دگرگون کردن و اصلاح جامعه‌ای باید اندیشه‌ها را دگرگون و اصلاح کرد چگونه می‌توان جهانی از فضائل و نیکوییها پدید آورد و از پرورش فکر و تربیت مردم غفلت نمود؟ بواسطه توجه به این نکته مهم است که سعدی در بوستان يك باب را به تربیت اختصاص داده است - همچنان که در گلستان . غرض تربیت نفس است و پیروزی بر او . بخصوص که در نظر وی وجود آدمی «شهری است پر نیک و بد» و انسان نباید بگذارد سپاه دیو و دد - یعنی نفس بهیمی - در آن جای گیرد و قدرت (۱۸۸) . بدیهی است هدایت یافتن محتاج استعانت از راه‌دانان است و پیروی از ایشان (۲۵۱-۲۵۲) .

در جهان بوستان شرط است که فرزندان را به خردمندی و پرهیزگاری بیورند ، در تعلیمشان به تشویق بیش از توبیخ و تهدید بگروند ، در عین

حال نازپروردشان بار نیارند ، از معاشران بد بر حذرشان دارند ، و همواره پدر و مادر ناظر احوال و رفتارشان باشند ، و نیز باید راه کسب معیشت را به آنان آموخت که بشرافت زندگانی کنند و محتاج غیر نگردند (۲۰۷-۲۰۸) .

بعلاوه در این فصل ، در تربیت نفس بحثها و تمثیلهاست . مثلاً در زیان ژاژخایی و پرگویی ، و فضیلت تأمل در سخن گفتن و خویشتن‌داری و رازپوشی (۱۸۹-۱۹۷) ، یا مضرت غیبت و نمونه‌های گوناگون آن (۱۹۷-۲۰۲) ، و نکوهش سخن‌چینی و غم‌آزی (۲۰۲-۲۰۴) و امثال اینها . در این باب نیز سعدی بانصاف و صداقت سخن می‌گوید و با واقع‌نگری . به همین سبب شعرش نکته‌آموزست و پر تأثیر . مثلاً حکایاتی می‌آورد در باب غیبت . بسیاری از این شواهد نمودار خودخواهیهای مردمی است که با عیب‌جویی از دیگران خود مرتکب کاری ناشایست می‌شوند . نظیر عابدی که به طفلی رسم وضو و نیست کردن و روزه گرفتن می‌آموخت و هم در آن حال از فرتوتی پیر ده بطعن یاد می‌کرد . به قول سعدی ، می‌گفت : مسواک در روزه خطاست و خود «بنی آدم مراده خوردن» را روا می‌داشت (۲۰۰) ، نیز (۲۰۱-۲۰۲) . حتی سعدی بالحنی صمیمی و راستگو از رفتار خود مثال می‌آورد . می‌گوید : در مورد جوانی هنرمند و فرزانه - که در وعظ چالاک و در بلاغت و نحو قوی و ماهر بود ولی حرف ابجدرا درست تلفظ نمی‌کرد - به صاحب‌دلی گفتم : فلان کس دندان پیشین ندارد . وی بر آشفت که سخنانی چنین بیهوده دیگر مگوی :

تو دروی همان عیب‌دیدی که هست ز چندان هنر چشم عقلت بیست

(۲۱۵)

سعدی طبع آدمی را خوب می‌شناسد و می‌داند گروهی از مردم



به همراه که بروی بر تو عیب می گیرند و کسی از دست جور زبان ایشان  
آسوده نیست. حتی پیغمبر از خبث ایشان نرسست، به قول وی:  
به کوشش توان دجله را پیش بست      نشاید زبان بداندیش بست  
(۲۱۲-۲۱۵)

بدیهی است این صفت در عالم سعدی زشت است و مذموم. اما در  
عین حال غیبت از سه کس را روا می داند: یکی حکمرانی که از او بردل خلق  
گزند رسد، دوم بی حیایی که خود پرده آبروی خویش می دردد، سوم کژ-  
ترازویی ناراست خوی. سخن گفتن از این گروه سبب می گردد مردم ایشان  
را بشناسند و از آنان بر حذر باشند (۲۰۲).



بر روی هم جهانی که سعدی در بوستان می جوید عالم نیکی است و  
زیبایی، راستی و بی ریایی، روشنی و حقیقت. وی جهانی را طالب است  
که در آن ارزش انسان به لباس و ظاهر او نباشد. داستان فقیه کهن جامه  
تنگدست و قاضی نموداری است از این پسند او (۱۳۴-۱۳۶). این جهان  
برای ما آرزو و تصویری می آفریند از عالم، چنان که باید باشد، و در دلها  
این شوق را پدید می آورد که در راه ساختن جهانی بهتر و انسانی تر باید  
کوشید و به آنچه هست نباید قانع بود و راضی.

مدینه فاضله سعدی در بوستان، شاعری را نشان می دهد که بسیار  
پیشروتر از عصر خود بوده و چنان می اندیشیده که خیلی از افکار او مورد  
قبول بشریت در روزگار ماست. بی سبب نیست که در قرن هیجدهم در  
مغرب زمین برخی از اشعار او را در شمار آیات آسمانی پنداشته اند<sup>۱۶</sup> و نیز

در اروپا از وی بعنوان شاعری جهانی یاد می کنند<sup>۱۷</sup>.

این است سعدی و عالم فکر و آرمانهای او. اگر نوجوانان و مردم ایران این شاعر و نویسنده بزرگ را هنوز چنان که باید نمی شناسند و از ارج او در ادبیات و فرهنگ بشری کمتر آگاهند قصوری است از ما و جبران آن نیز بر عهده ماست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۱۷- رك : دکتر عبدالحسین زرین کوب : «سعدی در اروپا» ، مجله سخن ، ۵۷۲/۲ ،